

چند گام با قهرمان مقاومت...

«گفته‌ها و ناگفته‌هایی از سلوک فردی و سیاسی شهید محمد منتظری»
در آئینه خاطرات مکتوب حجت الاسلام والمسلمین محمدحسن رحیمیان

درآمد

نوشتاری که در پی می‌آید پاره‌ای از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین محمدحسن رحیمیان، نماینده محترم ولی فقیه در بنیاد شهید و امور ایثارگران است که معظم‌له جهت درج در این یادمان مرقوم فرمودند. جناب رحیمیان از دوستان صمیمی و قدیمی شهید محمد منتظری هستند که در مقاطع قبل و بعد از انقلاب، به‌ویژه دوران‌های خطیر هجرت و مبارزه، همواره در کنار آن شهید ارجمند و مشاور امین او بوده‌اند. با سپاس از ایشان که پذیرای درخواست شاهد باران شدند.

تشویق می‌کرد؛ اگر کسی طبع شعر داشت به سرودن اشعار با مضامین انقلابی ترغیب می‌نمود. آخرین خاطره‌ای که از ایشان دارم این بود که در همان شرائطی که سنگین‌ترین و پر حجم‌ترین مسئولیت‌ها را بر عهده داشت، به ایشان پیشنهاد نوشتن مقاله برای مجله «پاسدار انقلاب» را دادم که قبل از «پاسدار اسلام» در سپاه قم منتشر می‌کردم، البته خودم باور نداشتم که جواب مثبت بدهد، اما او بلافاصله پذیرفت و اینکه به راحتی قبول داد، بسر ناباوریم افزود و گفت: «باور نمی‌کنم به قولتان عمل کنید.» و او جواب داد: «بر عکس، باید باور کنید زیرا من به دلیل مشاغل و مسئولیت‌های فعلی از نوشتن بازمانده‌ام و برای اینکه مزیت نوشتن و تمرین نویسندگی را از دست ندهم، اتفاقاً مشتاق بودم به شخص جدی و پیگیری مثل شما تعهد بدهم تا مجبور شوم به هر نحوی شده حداقل ماهی یک مقاله بنویسم و قرار شد که برای شماره تیرماه مقاله را بدهد؛ اما با شهادت آن عزیز در هفتم تیرماه، مقاله‌ای که ظاهراً نوشته بود، هرگز به دست ما نرسید!

با شهید منتظری در قم

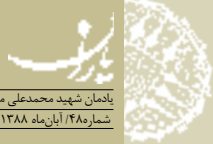
در چند سالی که قبل از مهاجرت به نجف اشرف در قم بودیم پاتوق شهید محمد منتظری در مدرسه فیضیه، در حجره ما بود. در آن مقطع حجره ما بالای اولین حجره ورودی سمت راست فیضیه بود. هم حجره‌ای‌های ما آقای شیخ حسن بیات و شیخ قربانعلی طالب نجف‌آبادی بودند. در مدرسه فیضیه دو حجره بود که عکس امام به‌طور آشکار بالای آن نصب شده بود که یکی حجره ما و دیگری حجره آقای خندقی‌آبادی بود. در آن زمان، موضوع زندان، بازجوئی و شکنجه هنوز خصوصاً در سن ما زیاد شناخته شده نبود، با این حال شیخ محمد سعی می‌کرد مقاومت به هنگام بازجوئی و تحمل شکنجه و دفاع در حین محاکمه را تمرین کند.

توطئه‌های دشمنان اسلام بود، توجه می‌داد. فراموش نمی‌کنم اولین بار پیرامون این جمله از آیه ۱۰۲ سوره نساء: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَسَوْ تَغْلِبُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِكُمْ فَيَمْلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً» بحث جالبی را از ایشان شنیدم. کافران دوست دارند که مسلمانان از سلاح‌ها و سرمایه‌هایشان غافل گردند تا آنان با یک شیخیون، کار مسلمانان را یکسره کنند. سلاح اعم از مادی مثل سلاح نظامی و معنوی مثل سلاح ایمان، شهادت طلبی و... و سرمایه و امکانات اعم از مادی یا

اگر درگیر شدن ایشان با فعالیت‌های گسترده نهضت از همان زمان نوجوانی نبود و شهید نشده بود، یقیناً امروز یکی از درخشان‌ترین چهره‌های علمی کشور بود؛ با این حال او، هم از جهت علوم دینی و حوزوی تا آنجا که توانست و هم از جهت اطلاعات عمومی و شناخت مسائل سیاسی و اجتماعی ایران و منطقه و جهان و شناخت دوست و دشمن و جریان‌های انحرافی و وابسته به شرق، غرب و... در حد خود از افراد کم‌نظیری با بی‌نظیر بود.

سرمایه معنوی از قبیل سرمایه وحدت و ولایت. این خواست دشمنان است که مسلمانان از این سلاح‌ها و سرمایه‌ها غفلت کنند تا دشمن با کمترین هزینه، ضربه مهلک خود را به مسلمانان وارد کند. این شهید عزیز دوستان متعهد را به نوشتن و نویسندگی

به مناسبت دوستی صمیمانه و رفت و آمد خانوادگی و نزدیکی که پدرم با پدر شهید محمد منتظری از دوران جوانی داشتند، اعضای خانواده از جمله بنده و شهید محمد منتظری هم از کودکی و نوجوانی با هم مانوس و دوست صمیمی بودیم؛ البته ایشان چند سالی از بنده بزرگ‌تر بود و از همان زمان کودکی ویژگی‌های برجسته‌ای داشت که بعدها در عرصه زندگی اجتماعی و سیاسی در وی بارز شد. شیخ محمد انسانی سخت‌کوش و جدی و اهل استدلال بود. او از وقتی که وارد طلبگی و حوزه شد، با برخورداری از همین ویژگی‌ها و استعداد و ذکاوت سرشاری که داشت خیلی سریع پیشرفت کرد و پیشرفت درسی او فراتر از سن او بود، یعنی در هر مرحله درسی از کم سن و سال‌ترین افراد آن مقطع بود و اگر درگیر شدن ایشان با فعالیت‌های گسترده نهضت از همان زمان نوجوانی نبود و شهید نشده بود، یقیناً امروز یکی از درخشان‌ترین چهره‌های علمی کشور بود؛ با این حال او، هم از جهت علوم دینی و حوزوی تا آنجا که توانست و هم از جهت اطلاعات عمومی و شناخت مسائل سیاسی و اجتماعی ایران و منطقه و جهان و شناخت دوست و دشمن و جریان‌های انحرافی و وابسته به شرق، غرب و... در حد خود از افراد کم‌نظیری با بی‌نظیر بود. او در تحصیل علم و کسب هرگونه اطلاعاتی که برای پیشبرد نهضت امام مفید بود، هیچ فرصتی را از دست نمی‌داد و علاوه بر آشنائی در مسائل دینی و سیاسی، مطالعات و تحقیقاتی هم در مکاتب اقتصادی و شناخت سازمان‌های جاسوسی و اطلاعاتی داشت و اهتمام خاصی هم به فراگیری زبان‌های مختلف و رائج دنیا داشت. شهید محمد منتظری همواره همه دوستان را به تدبیر در قرآن و روایات تشویق می‌کرد و نکات مهمی که مرتبط با مسائل روز، به‌خصوص مسائل سیاسی و شناخت



گاهی خودش زمینه را فراهم می‌کرد و می‌گفت مرا کتک بزنید و مثلاً در مورد نوشتن فلان اعلامیه از من اعتراف بگیرید، لذا خواسته او انجام می‌شد تا اعتراف کند، ولی هرگز تسلیم نمی‌شد!

به خاطر دارم یک شب با پنج، شش نفر از دوستان به کوه خضر رفتیم. تابستان بود و هوا بسیار گرم بود. بنا گذاشته بودیم شب را بالای کوه خضر بمانیم و صبح زود، قبل از گرم شدن هوا به جمکران برویم. در آن زمان بالای کوه، کوزه‌ای بود و پیرمردی به‌طور مستمر از پایین کوه آب می‌آورد و در آن کوزه می‌ریخت، اما آب کوزه بهداشتی نبود و بیشتر اوقات پر از کرم‌های کوچک بود و قابلیت شرب نداشت و حداکثر با چشم‌پوشی، برای نظافت قابل استفاده بود؛ لذا برای تأمین آب شرب، سطلی را برده بودیم و از آب انبار پایین کوه پر از آب کردیم. باتوجه به اینکه سطل مثل دبه‌های امروزی در نداشت، حمل آن به بالای کوه کار آسانی نبود. با تقسیم کار، بیشتر راه را دو نفر، دو نفر، تاریکی و با سختی، سطل آب را بالا بردیم. بخش عمده راه طی شده بود. همه اظهار خستگی می‌کردند و از مشارکت در حمل سطل طفره می‌رفتند. شیخ محمد سطل آب را گرفت و گفت: «من سطل را به تنهایی بقیه راه را می‌آورم.» سطل را گرفت و با سرعت از همه جلو افتاد، چند قدمی بیشتر به قله کوه نماند بود، که ناگهان فریاد زد: «توجه! توجه!» و هنگامی که نگاه همه متوجه او شد، سطل آب را به سینه کوه پاشید. همه از شدت ناراحتی و عصبانیت منفجر شدند. شب بود و تاریک، هوا گرم بود و همه تشنه، دیر وقت بود و همه خسته. برگشتن و از سر گرفتن کار نسه به‌طور فزاینده و نه جمعی آسان نبود. تحمل تشنگی هم تا صبح بسیار سخت بود در چنین فضایی شیخ محمد مورد هجوم همگانی قرار گرفت. آن شب سوژه محاکمه او جای استراحت را گرفت. به پیشنهاد او جلسه دادگاهی تشکیل شد و به این ترتیب نمایشی از دادگاه و محاکمه و دفاع را شکل داد و همه را با یک تمرین مفید سرگرم کرد!

شهید محمد منتظری از آغاز نهضت امام جزو فعال‌ترین و پرتحرک‌ترین طلاب و در عمده عرصه‌های نهضت فعال بود. امضاء گرفتن در ذیل بسیاری از اعلامیه‌ها علیه رژیم توسط او انجام می‌گرفت. تا آنجا که به یاد دارم، همه اعلامیه‌هایی که امضای حقیر در ذیل آنها

هست، به وسیله شیخ محمد گرفته شد. تهیه و توزیع اعلامیه‌ها و تراکت‌ها توسط ایشان انجام می‌شد. از جمله در نوروز سال ۴۳ که امسام در زندان بودند و یا نوروز ۴۴ که امسام در ترکیه تبعید بودند، با مدیریت شیخ قرار شد در لحظه سال تحویل که تمام صحن‌ها و رواق‌ها و حرم حضرت معصومه «سلام الله علیها» مملو از جمعیت مردم بود، از ده‌ها نقطه، انبوهی از تراکت‌ها و اعلامیه‌هایی که علیه رژیم شاه و به طرفداری از حضرت امام بود در فضا پرتاب و پخش شود. ایشان پخش اعلامیه‌ها در ضلع شرقی حوض صحن بزرگ حضرت معصومه «س» را به عهده حقیر گذاشت. بنده طبق برنامه و در لحظه موعود، یعنی لحظه سال تحویل، هزارها برگ اعلامیه را روی سر مردم پراکنده کردم و شاهد بودم که در همان لحظه تقریباً تمام فضای صحن‌ها از ده‌ها هزار برگ اعلامیه پر شد. جالب اینکه اتفاقاً من پشت سر یکی از اطرافیان آقای شریعتمداری قرار گرفته بودم که ظاهراً برای چشم‌چرانی در آن موقعیت آمده بود. با پراکنده شدن اعلامیه‌ها روی سر او و باتوجه به این که معمم نبودم و متناسب با سن نوجوانی قائم هم از دیگران کوتاه‌تر بود، ماموران، آن شخص را به اشتباه دستگیر کردند. من هم از پشت سر، او را تعقیب کردم. ماموران او را به طرف میدان آستانه بردند و تحویل کوماندهای مستقر در میدان دادند! هر چه هم فریاد می‌زد من کاری نکردم، بی‌فایده بود!

نکته دیگر آنکه در آن زمان، روحانیون به هیچ وجه با رادیو و وسائل خبری ارتباط نداشتند و داشتن رادیو در خانه یک روحانی بی‌شبهات به وجود مشروبات الکلی نبود، اما شیخ محمد یکی از برنامه‌های این بود که رادیو و گوش کردن اخبار را به هر طریقی که شده در دسترس روحانیون قرار دهد. روش او این بود که وجهی در حد قیمت یک رادیو را از شخص موردنظر به عنوان قرض می‌گرفت و رادیوئی را که قبلاً تهیه

شهید محمد منتظری از آغاز نهضت امام جزو فعال‌ترین و پرتحرک‌ترین طلاب و در عمده عرصه‌های نهضت فعال بود. امضاء گرفتن در ذیل بسیاری از اعلامیه‌ها علیه رژیم توسط او انجام می‌گرفت. تا آنجا که به یاد دارم، همه اعلامیه‌هایی که امضای حقیر در ذیل آنها هست، به وسیله شیخ محمد گرفته شد. تهیه و توزیع اعلامیه‌ها و تراکت‌ها توسط ایشان انجام می‌شد.

کرده بود، در هنگام حضور در خانه آن شخص، به طور عمدی و انگار که فراموش کرده، جا می‌گذاشت. طرف مقابل برای مدتی رادیو را مخفی می‌کرد و آنگاه که با مسامحه شیخ محمد برای پس گرفتن رادیو روبرو می‌شد، کم‌کم و گاهی با رادیو ور می‌رفت و روشن شدن آن را می‌آزمود و بالاخره آرام آرام با داشتن رادیو و شنیدن اخبار مانوس می‌شد و سپس تدریجاً داشتن رادیو نزد خانواده و سپس نزدیکان شخص لو می‌رفت و سرانجام رادیو و شنیدن اخبار در زندگی آنان جا می‌افتاد. عین همین سناریو را شیخ محمد در مورد پدر اینجانب و بالتبع خود اینجانب اجرا کرد، به‌گونه‌ای

که وقتی هم به نجف اشرف مشرف شدم، در مدرسه سید و مدرسه آیت‌الله بروجردی از معدود افرادی بودم که رادیو داشتم و از اخبار فارسی و عربی آن استفاده می‌کردم، در حالی که در همان شرایط، در نجف عده بسیاری بودند که داشتن رادیو را نشان‌دهنده بی‌دینی تلقی می‌کردند!

ساده‌زیستی و زهد

شهید محمد منتظری در همه شرائط، زندگی بسیار ساده و بی‌آلایشی داشت. هیچ‌گاه اسیر غذا و لباس و وسائل آسایش و آرایش خود نبود. آن وقتی که در قم بودیم، یعنی سال‌های اول دهه ۴۰ که هنوز معمم نشده بود، کت بلندی شبیه پالتو می‌پوشید. بسیاری از اوقات لقمه نانسی در جیب می‌گذاشت و در اثناء کارهایش و آنگاه که گرسنه می‌شد، همان نان خالی را از جیب در می‌آورد و می‌خورد و مثلاً ناهار او به حساب می‌آمد. گاهی اوقات، قرار می‌گذاشت در منزلشان به ما ناهار بدهد. ناهاراش آب دوغ خیار بود با نان خشک. به شوخی هم می‌گفت: «من از قبل خبرتان نمی‌کنم که چه روزی ناهار به شما می‌دهم، چون ممکن است شب قبل و صبح، به قصد اینکه در خانه ما مهمان هستید، غذا نخورید و اینجا تلافی کنید!»

هیچ‌گاه، هیچ چیز را برای خود نمی‌خواست و زندگی‌اش با کمترین هزینه سپری می‌شد. هرچه را که به دستش می‌رسید، سخاوتمندانه و بی‌دریغ یا برای کارهای نهضت خرج می‌کرد و یا به دوستان و دیگران می‌بخشید. اگر هدیه‌ای به او داده می‌شد، به خانه نمی‌برد و برای خودش نگه نمی‌داشت و بلافاصله در اختیار دوستان قرار می‌داد.

شهید محمد منتظری علاوه بر آنکه خود قانع و ساده‌زیست بود، با هر جمعی هم که معاشرت داشت آنها را به صرفه‌جویی و قناعت سوق می‌داد. او می‌گفت برای جای به جای قند باید پولکی مصرف کنیم، زیرا با یک پولکی می‌شود دو تا جای خورد، در حالی که با یک جای دو قند مصرف می‌شود، ضمن آن که اصلاً تقیدی به جای نداشت. در نجف که بودیم، برای یک جمع هفت، هشت نفری ده فلس معادل دو ریال دوغ می‌خرید که معمولاً برای دو نفر کفایت می‌کرد، اما کیسه دوغ را در یک قابلمه بزرگ می‌ریخت و با آمیزه‌ای از شوشی و جلدی، یک کف نمک به آن می‌افزود و می‌گفت: «شور شد! آب بیاورید.» و آن قدر آب می‌ریخت تا باز بی‌نمک می‌شد و این کار را تکرار می‌کرد تا قابلمه پر شود! بگونه‌ای که به یاد این طنز می‌افتادیم که شخصی درباره چنین دوغی گفته بود: «شل بودن آن که از آب است و شوری‌اش از نمک، اما متحیریم که سفیدی آن از چیست!!!» خلاصه دوغی درست می‌کرد که از ظهر تا شب، همه می‌خوردند و باز هم تمام نمی‌شد!

توصیه می‌کرد هر کس می‌تواند باید در خانه‌اش چند مرغ داشته باشد که هم خورده نان و خوردنی‌های غیرقابل مصرف دور ریخته نشود و خوراک مرغ‌ها شود و هم در هر خانه‌ای مقداری تخم مرغ خانگی تولید شود و محاسبه می‌کرد که اگر در هر خانه غیرآپارتمانی در شهر و روستا مثل سابق این فرهنگ رایج شود، در هر روز چقدر تخم مرغ تولید می‌شود و در نتیجه در آن مقطع که مناسبانه حتی تخم مرغ مصرفی کشور از اروپا وارد می‌شد، چقدر از وابستگی به خارج کاسته می‌شود و علاوه بر جلوگیری از



در پاسخ دوستانی که اعصابشان از تهمت‌ها و کارشکنی‌ها خرد می‌شد و از او می‌خواستند جواب بدهد، می‌گفت: «ما راهی طولانی را برای پیشبرد نهضت در پیش داریم. آنهایی که در این راه به ما سنگ‌پرانی می‌کنند، می‌خواهند ما را از پیمودن این راه بازدارند و همین که ما به جای ادامه دادن راه با سرعت، همین پاسخ‌گویی به آنها توقیف کنیم، آنها موفق شده‌اند.»

با ظرفیت و خصوصیات خود می‌تواند گوشه‌ای از وظیفه خدمت به امام و راه امام را به عهده بگیرند و به جای نفی یکدیگر، مکمل همدیگر باشند.

باتوجه به اینکه در آن مقطع، تفاوت‌ها به تعارض کشیده بود و تا آنجا رسیده بود که شیخ حسن کروی از طیف مهاجرین با حاج علی‌فرزند شیخ نصرالله خلخاله که رکن اصلی انصار بود، درگیر شد و چنان با بطری شیشه‌ای بر سر طاس او کوبید که تمام صورت و لباس او را خون فراگرفت و با لباس پاره شده از مدرسه آقای بروجردی که پدرش متولی آنجا بود، فرار کرد! این ماجرا رو به روی حجره من اتفاق افتاد و خود شاهد آن بودم و تلاش حقیر برای جدا کردن آنها باعث گلایه دو طرف شد. چون هر یک انتظار داشتند به او، علیه دیگری کمک کنم.

به هر حال شیخ محمد در چنین فضایی وارد نجف شده بود و اطلاع و اشراف او می‌توانست در اتخاذ روش صحیح در تعامل با محیطی که تازه در آن وارد شده بود کمک کند. چندی از ورود شیخ محمد به نجف نگذشته بود که در چهارچوب سناریوی بعضی‌ها برای تحت فشار قرار دادن امام و اطرافیان، نوبت دستگیری حقیر شد و در حالی که ماموران در جستجوی اینجانب بودند، چند روز در خانه امام مخفی شدم. از امام کسب تکلیف کردم فرمودند: «من چه می‌توانم بگویم؟» دلیل آن هم روشن بود: رفتن در کام ازدها یا مخفی شدن در دیاری که همه غریب هستیم. اما شیخ محمد به تفصیل استدلال کرد که باید خود را معرفی کنی و تا نزدیک ساختمان سازمان امنیت نجف بدرقه‌ام کرد که سیر مراحل و انتقال از شهری به شهری دیگر و زندانی به زندان دیگر و سرگذشت آن داستان فصل جداگانه‌ای دارد، اما به هر حال در پایان کار استدلال‌های شیخ محمد در انتخاب این مسیر درست از آب در آمد.

شیخ محمد در نجف اشرف نیز همانند زمانی که در ایران بود نقش فعالی در تمشیت امور نهضت و پیگیری راه امام داشت و با همه وجود در جهت تاثیرگذاری بر فضای نجف و ایجاد انسجام بین دوستان امام کوشا بود و لحظه‌ای آرام نداشت.

تا آنجا که به یاد دارم تنها موردی که شیخ محمد از یک شوخی من ناراحت شد و عکس‌العمل نشان داد وقتی بود که به او گفتم هر گاه شما را پیدا نکنیم باید بیاییم در حرم حضرت علی «علیه السلام» تا پیداایان کنیم! منظور این بود که شما از بس که دائماً مشغول فعالیت سیاسی هستید، کمتر به حرم و زیارت مشرف می‌شوید. شیخ محمد با اعتقاد راسخ و عشق عمیقی که به ائمه، مخصوصاً حضرت امیر «ع» داشت، حتی شوخی کم‌توجهی به مقام ولایت را برنتابید.

به هر حال با آخرین سفر اینجانب به کویت و بسته

تسلی دادند و این زندان رفتن‌ها و شکنجه شدن‌ها را منشأ تکامل و ساخته و پرداخته شدن شخصیت شیخ محمد و امثال او توصیف کردند. در آن دیدار یکی از همراهان از امام درخواست استخاره کرد و قرآن جیبی‌اش را به دست امام داد و به همین مناسبت آقای منتظری داستانی به لهجه لری را بازگو کرد که موجب انبساط خاطر امام شد.

بعد از آزادی آشیخ محمد، ما خبر چندانی از او نداشتیم؛ شاید تا این اندازه شنیده بودیم که او مخفی یا فراری است تا آنکه در سال ۱۳۵۱، یک روز در بازگشت از نمازجماعت ظهر امام، با چند نفر از دوستان در دکان کبابی اول شارع الرسول، رو به روی کتابخانه آیت‌الله حکیم مشغول صرف ناهار بودیم. من رو به خیابان نشسته بودم، نگاهم به شخصی افتاد که لباس عربی ناموزونی پوشیده و زنبیل حصیری بزرگی را که معمولاً زنان روستائی از آن استفاده می‌کنند، در دست داشت و از رهگذری سؤال می‌کند. وقتی نیم‌چهره او را برانداز کردم، شیخ محمد را با محاسنی بلند و موهای آشفته‌ای که از زیر چفیه روی پیشانی‌اش ریخته بود، شناختم. با آنکه باور نکرده بودم، شتابان از جا کنده شدم، غذا را رها کردم و خود را به او رساندم. او به زبان عربی اما با لهجه نجف‌آبادی از آن مرد عرب، سراغ مدرسه آیت‌الله بروجردی را می‌گرفت. از پشت سر بازوی او را گرفتم و گفتم: «برویم مدرسه آقای بروجردی!» خودش بود با همان صمیمیت و صفا با همان اخلاص و محبت.

از آنجا تا مدرسه آقای بروجردی فاصله اندکی بود. خوشحال و شوق‌زده به مدرسه رفتم. حجره حقیر در طبقه سوم بود. هنوز هیچ کس از ورود شیخ محمد به نجف مطلع نشده نبود. لدی‌الورد به حجره‌ام، بعد از پذیرائی طلبگی، سر و صورت او را اصلاح کردم. در آن زمان سلمانی با قیچی و ماشین اصلاح را تقریباً بلد بودم. از لباس‌های خودم عبا و قبا و عمامه برای او مهیا کردم و قرار شد نام او شیخ حسن سمیعی باشد تا در حدالامکان شناسائی نشود.

ایشان باتوجه به اطمینانی که به حقیر داشت، در همان روزهای اول پیشنهاد کرد برویم کوفه و در کنار شط فرات در مکانی خلوت وضعیت نجف و آنچه را درباره حوزه و طلاب و طرفداران امام و دیگران می‌دانم، برای او بازگو کنم. این جلسه تقریباً از صبح تا شب به طول انجامید و هر چه را می‌دانستم و او می‌خواست بداند، برای او به تفصیل گفتم.

در آن زمان صرف نظر از توده مردم که تقریباً منقطع از حوزه و روحانیت بودند و کلیت حوزه که عمدتاً نسبت به تفکر امام، یا ساکت بودند یا مخالف، مجموعه طرفداران امام هم تقریباً میناتور از وضعیت و ترکیب جامعه ایران بعد از پیروزی انقلاب بود. جمعی که بعد از انتقال اصنام به نجف، از قم آمده بودند، همه جوانانی بودند با ویژگی‌های جوانی. عده‌ای هم از قبل در نجف بودند و به امام پیوسته بودند که عمدتاً میانسال و سالمند بودند با خصوصیات سنی و محیطی که در آن رشد کرده بودند. این دو گروه از طرفداران امام که البته تفاوت‌ها و احیاناً تعارض‌هایی با هم داشتند، برخلاف اصطلاح رایج و وارداتی چپ و راست، تعبیر بنده از آنها مهاجر و انصار بود و معتقد بودم همگی متناسب

اشراف و تبذیر از ته‌مانده سفره‌ها، چقدر به اقتصاد خانواده کمک می‌شود!

در نجف اشرف

در شهریور سال ۴۵ همراه با والدین به قم رفتم. شب را در منزل آقای منتظری مهمان بودیم و روز بعد به تنهایی با قطار به خرمشهر و مخفیانه به نجف، مهاجرت کردم و برای چند سال بین ما جدائی افتاد. از دستگیری و شکنجه شدن شیخ محمد در نجف مطلع شدم. حدود یک سال بعد آقای منتظری هم مخفیانه به نجف اشرف آمد. لدی‌الورد به اتفاق ایشان به منزل امام رفتم. آقای قرهی، آمدن آقای منتظری را به اطلاع امام رساند. حضرت امام فرموده بودند آقای منتظری به اندرونی برود؛ آقای منتظری گفت: «به امام بگو چند نفر همراه من هستند شما به بیرونی بیایید.» امام پس از چند دقیقه بر خلاف روال معمول به بیرونی آمدند و بعد از حدود سه سال از زمان دستگیری و تبعید امام به ترکیه، اولین دیدار آقای منتظری را با امام شاهد بودیم. البته همان ششی که امام دستگیر شدند، یعنی شب سیزدهم آبان ۴۳ هم اتفاقاً والدینم در منزل آقای منتظری که آن زمان در خاک‌فرج قم بود مهمان بودند و صبح زود که هنوز خبر دستگیری امام مشخص نشده بود، آقای منتظری به محض شنیدن برقراری حکومت نظامی و استقرار تانک‌ها در خیابان‌های قم گفت: «امام را دستگیر کرده‌اند و به خارج تبعید می‌کنند و به ایران برنخواهند گشت تا شاه برود.»

به هر حال روز دستگیری امام نزد آقای منتظری بودم و حالا هم که اولین دیدار آقای منتظری با امام بود، باز هم اتفاقاً حضور داشتم. در این دیدار حضرت امام بعد از احوال‌پرسی از آشیخ محمد که در آن زمان در زندان بود، صحبت به میان آوردند و ضمن اشاره به اطلاع از ناراحتی آقای منتظری، به خاطر شکنجه شدن شیخ محمد، ایشان را با دعوت به صبر و توکل به خدا





با آنکه کارهای قانونی گذرنامه انجام شده بود و در شرایطی که تحت حاکمیت دولت موقت، مرزهای زمینی و هوایی ایران برای ورود جاسوس‌ها و خروج انواع مفسدین سیاسی و اقتصادی و عناصر ضدانقلاب مفتوح بود و در همان روزها شاهد نمونه‌های آشکاری همچون فرار متین دفتری از طریق مهرآباد بودیم، اما دولت بازرگان از این سفر ممانعت به عمل آورد و شایع کردند که جماعت مزبور با اشغال مسلحانه فرودگاه می‌خواهند با همراه داشتن اسلحه به مسافرت بروند! این در حالی بود که افراد مسلح، محافظین شخصیت‌های حاضر در هیئت بودند و هیچ فرد مسلحی قرار نبود جزو مسافران باشد اما به‌رغم ارائه توضیحات و تکذیب این اتهام و شکایت به دادستانی، که اینجانب آن را نوشتیم و صدها نفر امضاء کردیم با سانسور توضیحات و تکذیب، همچنان از انجام این سفر ممانعت کردند و بالاخره بعد از ده‌ها ساعت سرگردانی این جمع بزرگ در فرودگاه مهرآباد و منقضی شدن فرصت و مناسبت سفر، برنامه منتفی شد و همه متفرق شدند!

مشابه این برخورد را در مورد برنامه دیگری که شیخ محمد در آذر ماه ۱۳۵۷ می‌خواست انجام دهد به عمل آوردند. شیخ محمد معتقد بود اگر ما در مرزهای فلسطین اشغالی در جنگ با اسرائیل و صهیونیست‌های غاصب پیشدستی نکنیم، صهیونیست‌ها در مرزهای ما برای براندازی جمهوری اسلامی وارد جنگ خواهند شد؛ بر همین اساس او مصمم بود با سازماندهی صدها نیروی داوطلب و انتقال آنان به جنوب لبنان در کنار مبارزان لبنانی و رزمندگان فلسطینی علیه اسرائیل قیام کند. این نیروها نیز به‌رغم چند روز معطلی در فرودگاه مهرآباد با مخالفت عمده مسئولان، هرگز اجازه پرواز نیافتند. به یاد دارم از آنجا که هیچ یک از مسئولان نتوانسته بودند شیخ محمد را از این تصمیم منصرف کنند، سیدهادی هاشمی از قول آقای منتظری متوسل به اینجانب شد. در آن زمان به خاطر مجلس خبرگان اول، آقای منتظری در خانه‌ای واقع در محدوده خیابان ایران ساکن بود یک شب که با شیخ محمد به آنجا رفته بودیم، سیدهادی، دور از چشم شیخ محمد، اینجانب را صدا زد و در بیرون خانه با اشاره به صمیمیت و حسن ظن شیخ محمد نسبت به بنده، مصرانه خواست که با شیخ محمد صحبت کنم و با استدلال اینکه ساقط کردن هوایم‌های حامل نیروها توسط اسرائیل یک خطر جدی است، او را منصرف کنم! به هرحال به‌رغم پافشاری و استدلال‌های شیخ محمد، از این سفر نیز ممانعت شد!

سفر به لیبی و پاریس

مورد دیگر سفری بود که با همراهی حدود ۵۶ نفر در اوائل شهریور ۵۸ بعد از کارشکنی‌های فراوان و معطلی زیاد در فرودگاه، انجام شد. این سفر هم به دعوت رهبران لیبی و به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب لیبی بود و از آنجا که می‌دانستیم در این مراسم علاوه بر مردم لیبی هزاران نفر از نهضت‌ها و گروه‌های مبارز از کشورهای اسلامی و آفریقایی و دیگر قاره‌ها حضور دارند، مقدار زیادی از تصاویر امام، شهید سعیدی، شهید مطهری، شهید بخارانی و... و نسخه‌هایی از مجلات صوت‌الشهدید و مجله‌الشهدید که در آن زمان تنها نشریات به زبان عربی بود و... برای توزیع در آنجا، تهیه و بسته‌بندی شده بود. هنوز در پیچ و خم کارشکنی‌ها بودیم که شایع کردند محمد منتظری در حال خارج

که در خیابان شهید مطهری در اختیار شیخ محمد بود می‌رفتم و همکاری‌هایی را با ایشان داشتم. ایشان هم هرگاه به اصفهان می‌آمد، مقرش منزل ما بود. بعد از چند ماه که به قم بازگشتم و مجله «اسدآر انقلاب» را در سیاه‌قم (ساختمان صفائی) به راه انداختم، رفت و آمد بیشتری با هم پیدا کردیم که به چند مورد از قضایای مربوط به این مقطع اشاره می‌کنم: در روزگار پیروزی انقلاب اسلامی، حکومت لیبی قوی‌ترین علاقه را نسبت به انقلاب و حضرت امام ابراز می‌کرد و اگر نبود ماجرای آقای سیدموسی صدر و تبعات آن، این کشور در صف اول حمایت از ایران قرار داشت، به همین دلیل شیخ محمد متقابلاً ارتباط ویژه‌ای با رهبران لیبی و مشخصاً با قذافی و عبدالسلام جلود - نخست‌وزیر - داشت.

جای شگفتی و عبرت است که در همان سال اول پیروزی انقلاب نفوذی‌ها و خط نفاق و جاسوسی کار را به آنجا رساندند که لیبرال‌های وابسته و جاسوسانی همچون امیر انتظام شدند عقلائی قوم و در جایگاه مدیریتی‌های کلیدی نشستند و زجر کشیده نابغه‌ای همچون شیخ محمد را با تهمت‌ها و جوسازی‌های گوناگون به جانی رساندند که مشایبه روزگار حاکمیت طاغوت به زندگی پنهانی روی آورد که ادامه این روند به حوادتی همچون هفتم تیر و هشتم شهریور ... و رسید.

در خرداد سال ۵۸ با دعوت لیبی به مناسبت سالگرد اخراج آمریکایی‌ها از پایگاه عقبه بن نافع، شیخ محمد باتوجه به شیوه مردمی‌اش برای یک جمعیت چند صد نفری تدارک دیده و آنها را برای عزیمت به لیبی به فرودگاه مهرآباد آورده بود که از جمله آنها مرحوم دکتر وحید دستگردی، شهید شاه‌آبادی، شهید آیت، دکتر محمد صادقی‌تهرانی، جلال‌الدین فارسی، شهید مفتح، دکتر اسرافیلیان و... بودند.

شدن راه برگشتم به عراق، بار دیگر بین ما فاصله افتاد و تا مقطع پیروزی انقلاب ادامه یافت، هرچند طی این مدت با مکاتبه با هم ارتباط داشتیم. در چند سال آخر قبل از پیروزی انقلاب که در اصفهان بارها دستگیر شدم، تقریباً یکی از محورهای پازجویی به‌طور مستمر، ارتباط با شیخ محمد بود و اتفاقاً یک بار که من را با چشم بسته از ساواک (کمیته مشترک) برای تفتیش به منزلمان آوردند آن زمان هنوز ازدواج نکرده بودم و در منزل پدرم زندگی می‌کردم - و در کمدها را شکستند و همه‌جا را در جستجوی مدرک زیر و رو کردند. آنگاه که در یکی از اتاق‌ها وارد شدند در اولین قدم فرش کف اتاق را با یک حرکت تا وسط تا کردند و یکی از ماموران ساواک خم شد و رأساً نامه مفصلی را که شیخ محمد به‌تازگی برایم فرستاده بود و من آن را زیر وسط فرش مخفی کرده بودم، برداشت و شروع به خواندن کرد در این لحظه فکر کردم همه چیز تمام شد و همه چیز در ارتباط با شیخ محمد لو رفت، لذا از صمیم قلب نذر قرآن برای نفیسه خاتون کردم. ساواکی مزبور چندین دقیقه با دقت نامه را ورندها کرد و در نهایت آن را با حالت واژدگی سرچایش انداخت و از آنجا عبور کرد. لازم به ذکر است در بازدید از نمایشگاه پیچک انحراف که حاوی اسناد ساواک در ارتباط با مهدی هاشمی برگزار شده بود، تازه متوجه عامل حساس شدن ساواک روی ارتباط حقیر با شیخ محمد شدم!

بعد از پیروزی انقلاب

اولین روزی که شیخ محمد همراه با آقای منتظری در زمستان ۵۷ وارد اصفهان شدند، در مراسم استقبال، ایشان را از دور، در میدان امام، در جایگاه عالی قاپو دیدم، عصر همان روز از نزدیک، همدیگر را دیدیم و فصل جدید بعد از پیروزی انقلاب آغاز شد. بعد از پیروزی انقلاب، شیخ محمد تشکیلاتی را به نام «سانجا» که اختصار سازمان انقلابی توده‌های جمهوری اسلامی بود، در تهران پایه‌گذاری کرد. مرکز آن در ساختمان اداره گذرنامه واقع در خیابان شهرآرا بود و بنده با اینکه بعد از استقرار امام در قم چند ماه بعد از پیروزی انقلاب را در اصفهان بودم، به‌طور متناوب به تهران و محل فعالیت ایشان و گاهی در ساختمانی

شیخ محمد به همراه بنده و سه نفر دیگر به فرانسه برویم. در آن زمان مطلع شدیم بختیار که بعد از فرار از ایران به تازگی در فرانسه آفتابی شده بود، طی مصاحبه‌ای علیه انقلاب سخن گفته است. شیخ محمد بنا داشت تبلیغات و دروغگوئی‌های بختیار را خنثی کند، لذا لدی‌الورد به پاریس، سالن کنفرانس همان هتل را که چند روز پیش، بختیار در آنجا مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی انجام داده بود، برای مدت دو ساعت کرایه کردیم. مبلغ کرایه دو ساعت ۲۰۰۰ فرانک بود و با مجموع پولی که داشتیم، یعنی چهار هزار تومان، توانستیم ۲۰۰۰ فرانک را تهیه و پرداخت کنیم و طی سه روزی که در آنجا بودیم فقط نان خالی خوردیم. به هر حال در موعد مقرر، مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی شیخ محمد با حضور صدها خبرنگار و گزارشگر از مطبوعات معروف فرانسه و اروپا و خبرنگارهای رادیو و تلویزیون‌ها شروع شد. او که گوئی بارها چنین اجتماعاتی را اداره و با خبرنگاران پیچیده و سیاست باز و کار کشته غربی دست و پنجه نرم کرده بود، ضمن تسلط کامل به پاسخ‌گویی به همه سئوالات آنها، از چهره خائنانه بختیار و جریان جبهه ملی و نهضت آزادی و دیگر لیبرال‌های وابسته به غرب پرده برداشت و با صراحت و قوت تمام، خط امام و آرمان‌های انقلاب را تبیین کرد به گونه‌ای که در شامگاه آن روز در رادیوها و تلویزیون‌ها و در صبح روز بعد در مطبوعات، این مصاحبه جنجالی انعکاسی گسترده یافت و فراتر از پاسخ‌گوئی به اباطیل بختیار و افشای دیگر جریان‌های وابسته، بار دیگر پیام انقلاب را در قلب اروپا طنین‌انداز کرد. در این جلسه چند جوان ایرانی هم حضور پیدا کرده بودند و می‌خواستند سئوالاتی را مطرح کنند که شیخ محمد پاسخ‌گوئی به آنها را به جلسه‌ای که روز بعد در یونیورسیتی (زمین چمن دانشگاه پاریس) برگزار می‌شد موکول کرد. بعد از ظهر روز بعد به اتفاق به مکان مقرر رفتیم. معلوم بود بعد از پیروزی انقلاب عمده دانشجویان مسلمان به ایران بازگشته بودند و کسانی که در آن ایام در آنجا بودند، عمدتاً اعضاء گروهک‌های الحادی و چپ فراری بودند، لذا بعد از چند دقیقه، عناصر ضد انقلاب مزبور جلسه پرسش و پاسخ یونیورسیتی را به تشنج و درگیری کشاندند. در پی حمله فیزیکی به شیخ محمد، با سختی او را از صحنه خارج کردیم و در حالی که

با پایان برنامه‌های سفر به لیبی، شیخ محمد تصمیم گرفت هیئت ایرانی بجز ۵ نفر به ایران برگردند و خود شیخ محمد به همراه بنده و سه نفر دیگر به فرانسه برویم. در آن زمان مطلع شدیم بختیار که بعد از فرار از ایران به تازگی در فرانسه آفتابی شده بود، طی مصاحبه‌ای علیه انقلاب سخن گفته است. شیخ محمد بنا داشت تبلیغات و دروغگوئی‌های بختیار را خنثی کند.

ایرانی در کنار روسای جمهور و پادشاهان و هیئت‌های آن‌چنانی، جلوه‌ای از ملت بزرگ ایران بود که با دست خالی بر قدرت‌های طاغوتی پیروز شده بود، هم در مراسم و هم در هنگام عبور کاروان ما از خیابان‌ها و در همه جا احترام و برخورد عاشقانه همگان با هیئت ایرانی، نشانی از عظمت و محبوبیت بی‌نظیر امام و ملت بزرگ ایران نزد دیگر ملت‌ها بود. علاوه بر حضور در این مراسم، اجتماعات و مراسم متعددی هم برای سخنرانی شیخ محمد ترتیب داده بودند و سخنرانی‌های او به شدت مورد استقبال هزاران نفر از علاقمندان به انقلاب و امام قرار می‌گرفت. بعد از چند روز، هیئت مردمی ایران به طرابلس پایتخت لیبی عزیمت کرد. در طرابلس، مهمان ویژه شخص عبدالسلام جلوه، نخست وزیر لیبی بودیم. ملاقات ویژه با قذافی در چادر سنتی او و جلسات و دیدار با یاسر عرفات و احمد جبرئیل و جورج حبش و دیگر رهبران سازمان‌های فلسطینی در طرابلس انجام گرفت و در همه جا منزلت و جایگاه ویژه شیخ محمد نزد همه این شخصیت‌ها آشکار بود. در جلسه‌ای که با جورج حبش داشتیم به یاد دارم که او استدلال‌ها و قرائنی داشت درباره شیوه‌های سازمان سیا برای کشتن شخصیت‌های معارض غرب به گونه‌ای که هیچ ردی از جنایت آنها پیدا نشود و شهادت حاج آقا مصطفی، دکتر شریعتی، جمال عبدالناصر و تعدادی از شخصیت‌های آزادی‌خواه آفریقائی را قربانی این توطئه آمریکا برمی‌شمرد.

با پایان برنامه‌های سفر به لیبی، شیخ محمد تصمیم گرفت هیئت ایرانی بجز ۵ نفر به ایران برگردند و خود

کردن انبوه طلا و جواهرات از کشور است و بالاخره پس از بازرسی دقیق، کارتن‌های حاوی تصاویر امام و شهدا و مجلات عربی، به هواپیما منتقل شد و بعد از طی تمام مراحل مربوط به گذرنامه و خروج، سوار هواپیما شدیم و باز هم در هواپیما بدون هیچگونه توضیحی، آن هم در گرمای شدید به‌طور غیرعادی معطل شدیم. سرانجام طلسم‌ها شکسته شد و پرواز انجام یافت و آنگاه که با توقف در سوریه در حال انتقال به هواپیمای دیگری بودیم، تازه به دلیل معطلی در فرودگاه مهرآباد پی بردیم و معلوم شد که تمام محموله تبلیغاتی انقلاب را بعد از سوار شدن ما به هواپیما در مهرآباد از هواپیما، خارج کرده‌اند. البته هنگامی که به ایران بازگشتیم متوجه شدیم که منعکس کرده بودند اوراق مضره‌ای که محمد منتظری می‌خواست به خارج ببرد توقیف شد.

جالب اینجاست که تعبیر اوراق مضره دقیقاً همان تعبیری بود که در رژیم شاه و عناصر ساواک در مورد تصاویر و اعلامیه‌های امام و... به کار می‌بردند، جالب اینکه در حاشیه هر حرکتی که شیخ محمد انجام می‌داد، جریان نفاق و لیبرال‌ها انبوهی از تهمت‌ها را به او نسبت می‌دادند، اما او عموماً بی‌اعتنا به این موارد، راه خود را ادامه می‌داد و در پاسخ دوستانی که اعصابشان از این تهمت‌ها و کارشکنی‌ها خرد می‌شد و از او می‌خواستند جواب بدهد، می‌گفت: «ما راهی طولانی را برای پیشبرد نهضت در پیش داریم. آنهایی که در این راه به ما سنگ‌پرانی می‌کنند، می‌خواهند ما را از پیمودن این راه بازدارند و همین که ما به جای ادامه دادن راه با سرعت، برای پاسخ‌گوئی به آنها توقف کنیم، آنها موفق شده‌اند.» او معتقد بود بالاخره چهره حق، خود را نشان خواهد داد و خدا باطل و اهل باطل را رسوا خواهد کرد. او همواره به جای دفاع از خود، دفاع از اسلام و خط امام را وجهه همت خود قرار داده بود.

به هر حال با پرواز دوم و از طریق سوریه به فرودگاه بن‌غازی لیبی رسیدیم. مراسم بزرگ سالروز انقلاب لیبی در شهر بن‌غازی برگزار می‌شد رؤسای جمهور و پادشاهان ده‌ها کشور عربی، اسلامی و آفریقائی و صدها هیئت از نهضت‌های آزادی‌بخش و احزاب کشورهای مختلف و سازمان‌ها و گروه‌های فلسطینی و... و ده‌ها هزار نفر از مردم لیبی در این مراسم شرکت داشتند. هتل‌ها و ساختمان‌های دولتی ظرفیت پذیرایی از انبوه مهمانان و هیئت‌های مدعو را نداشت، لذا اقامت و پذیرایی از بخشی از مهمان‌ها در کشتی‌های بسیار بزرگ و مدرن که از اسپانیا اجاره شده و در بندر بن‌غازی پهلو گرفته بودند انجام می‌گرفت. هیئت مردمی ایران در یکی از همین کشتی‌ها که نقش یک هتل را ایفاء می‌کرد، استقرار یافت.

در مراسم اصلی که در میدان بزرگ برگزار شده بود، هیئت ایرانی در جایگاه سران و در مجاورت پادشاهان و رؤسای جمهور قرار گرفته بودند. سخنران اصلی قذافی بود و یکی از محورهای اصلی سخنرانی او، پیرامون پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بود که با تجلیل فوق‌العاده از شخصیت بی‌نظیر امام و حمایت قاطع از نهضت و تفکر امام همراه بود. در این بخش از سخنان قذافی علاوه بر ابراز احساسات جمعیت، فریاد «الله اکبر» و مشت‌های گره کرده هیئت مردمی ایران، توجه همگان را جلب می‌کرد.

شعارها و شکل و شمائل مردمی و مستضعف هیئت



۱۳۵۸ هجری قمری، دیدار شهید محمد منتظری و هیئت‌السلام و رحمت‌الله علیهم‌السلام با قذافی

اگر امام متوجه حضور او در اینجا بشود، اعصابش خرد می‌شود! در حالی که این ادعا کاملاً خلاف واقع بود و در مراحل بعد شاهد عنایت فوق‌العاده امام نسبت به شیخ محمد بودیم.

در اینجا لازم است نکته مهمی را از شیخ محمد و به تعبیری در باره شیخ محمد متذکر شوم. او معتقد بود بعضی افراد خطنند و عده‌ای در خط افتاده‌اند، منظور از این تقسیم‌بندی این بود که تفاوت است بین کسانی که خود، خط انحراف، نفاق و جاسوسی‌اند، با کسانی که فریب خورده‌اند و در این خط افتاده‌اند. او همواره تأکید می‌کرد که به جای برخورد با شاخ و برگ‌ها باید ریشه‌ها و سرکرده‌های انحراف را شناخت و ریشه را از بین برد. گناه اصلی آنهایی را که در خط افتاده‌اند، به گردن پایه‌گزاران و عوامل اصلی خط انحراف می‌دانست، لذا برخورد او با عوامل اصلی آشتی‌ناپذیر، سرسختانه و قاطع بود، اما در برخورد با در خط افتاده‌ها به‌خصوص آنجا که پای شخص خودش در کار بود، همراه با گذشت و هدایت‌گری و جذب بود.

او معتقد بود آنها که در صحنه آشوبگری‌ها حضور دارند، معمولاً از طیف فریب‌خورده‌های خط‌ها هستند. او می‌گفت هیچ‌گاه عناصر اصلی و سرخط‌های توطئه خود را در معرض قرار نمی‌دهند، آنها شناخته نمی‌شوند و سالم می‌مانند ولی آنها که شناخته می‌شوند و آسیب می‌بینند، همان در خط افتاده‌ها هستند.

در این مقطع در هر جا که شیخ محمد سخنرانی داشت، طیف در خط افتاده‌ها تحت تاثیر القانات لیبرال‌ها یا به تحریک مستقیم عناصر ضدانقلاب برای به هم زدن سخنرانی او به هر کاری دست می‌زدند که نمونه آن را در مسجد سید اصفهان شاهد بودیم در آن جلسه سردسته شعار دهنده‌های علیه شیخ محمد فرزند یکی از شخصیت‌های درجه اول اصفهان بود! شیخ محمد با سختی توانست از دست مهاجمین از طریق در پشت مسجد سید خلاص شود. اما ظاهراً تنها سخنرانی و جلسه شیخ محمد که با استقبال پر شور و احترام فراوان برگزار شد، در منطقه قهقویه از توابع مبارکه اصفهان بود، روستای بزرگی که طول ماه رمضان قبل از آن بنده در آنجا برنامه تبلیغی و سخنرانی داشتیم. از در پشت مسجد سید اصفهان سوار ماشین شدیم و مستقیماً به قهقویه رفتیم. در آنجا مردم مشتاقانه در انتظار بودند، یکپارچه به استقبال او آمدند و سپس در مسجد جامع پای سخنرانی او نشستند.

آنچه جالب بود این بود که نه استقبال‌ها او را مغرور و فریفته می‌کرد و نه شعارهایی که علیه او می‌دادند، او را از راهی که در پیش داشت، بازمی‌داشت و چه بسا دلسوزی او برای در خط افتاده‌ها و اهتمام او برای آگاه ساختن آنان بیشتر بود.

شگرد جاسوس‌ها

شیخ محمد همواره تأکید می‌کرد که دستگاه‌های جاسوسی دشمن به‌طور مستقیم روی تک تک افراد یک جامعه سرمایه‌گذاری نمی‌کنند، چون این کار، هم هزینه زیادی دارد و هم بازدهی کمی دارد، یعنی اگر بخواهند ده میلیون انسان را تحت تاثیر القاناتشان قرار دهند، باید میلیون‌ها جاسوس را به کار گیرند. مثال می‌زد که میکروب‌ها هیچ‌گاه روی شلغم و چغندر جمع نمی‌شوند، اما اگر گوشت راسته در دسترس آنها قرار گیرد، خیلی زود روی آن جمع می‌شوند و آن را فاسد و

او معتقد بود آنها که در صحنه آشوبگری‌ها حضور دارند، معمولاً از طیف فریب‌خورده‌های خط‌ها هستند. او می‌گفت هیچ‌گاه عناصر اصلی و سرخط‌های توطئه خود را در معرض قرار نمی‌دهند، آنها شناخته نمی‌شوند و سالم می‌مانند ولی آنها که شناخته می‌شوند و آسیب می‌بینند، همان در خط افتاده‌ها هستند.

پیشاپیش بقیه بودیم. روشن به بهانه توقف در کنار خیابان چند متری از بچه‌های کمیته فاصله گرفت و ناگهان با سرعت حرکت کرد اتومبیل او ویژه مسابقات اتومبیل‌رانی بود و طی چند ثانیه از تیررس ماموران خارج شد. دقایقی بعد در منزل عبدالله روشن نزد شیخ محمد بودیم. او مشغول مشاهده آلبوم‌های تصاویر عبدالله روشن در مسابقات و هنرنمایی‌های او در اتومبیل‌رانی و موتورسواری بود. هنوز در منزل آقای روشن بودیم که در روزنامه‌های صبح، خبر ناپدید شدن محمد منتظری در فرودگاه مهرآباد را خواندیم!

حضور و نفوذ عوامل بیگانه و طرفدار غرب در متن دولت موقت از یک سو و نقش بسیار مؤثر و قاطع شیخ محمد در افشای این جریان توطئه‌گر که درصدد منتقل کردن قطار انقلاب روی ریل آمریکا بودند، موجب شده بود که این جریان از هیچ‌گونه تقابل، توطئه، کارشکنی و شایعه‌سازی علیه شیخ محمد دریغ نوزند، در مورد این سفر نیز علاوه بر شایعه پردازی‌های قبل از سفر و بعد از کولاجی که شیخ محمد در سخنرانی‌های آنتن‌شن در تجمعات بزرگ بن‌غازی و طرابلس و در نقطه اوج این سفر یعنی کنفرانس بزرگ مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی در پاریس که صدای انقلاب را بار دیگر به گوش میلیون‌ها نفر رساند و افشاکاری علیه مزدوران غرب و آمریکا در ایران، دستگیری شیخ محمد را در لحظه بازگشت به ایران قابل توجه می‌کرد.

اوج مظلومیت

روند شایعه‌پراکنی و جوسازی علیه شیخ محمد منحصر به فعالیت‌های بین‌المللی او نبود، بلکه در سطح داخل نیز با شدت هر چه تمام‌تر ادامه داشت. این جوسازی‌ها آن چنان قسوی و فراگیر بود که آثار آن حتی دامنگیر خودی‌ها و بخش زیادی از نیروهای انقلاب شده بود، طیفی از افراد هم بودند که حضور مشترکی در بیت آقای منتظری و دفتر امام در قم داشتند و در کشاندن ذهنیت منفی نسبت به شیخ محمد در بیت آقای منتظری و دفتر امام ایفای نقش می‌کردند.

یک روز که به اتفاق شیخ محمد به دفتر امام رفته بودیم (در آن زمان یعنی سال ۵۸) امام هنوز در قم بودند) یکی از همین افسراد که آن وقت در دفتر امام شاغل بود، به‌گونه‌ای که شیخ محمد متوجه نشود، من را کنار کشید و انگار که با مجرم ضدانقلابی به دفتر امام رفته‌ایم، با عتاب به حقیر گفت: «هر چه زودتر محمد را خودت از اینجا بیرون ببر که

آنها همچنان در تعقیب ما بودند، با راهنمایی بعضی از دانشجویان طرفدار انقلاب و تعقیب و گریز در متروهای پاریس سرانجام توانستیم از شر آنها خلاص شویم. محمد علاوه بر کنفرانس و مصاحبه فوق‌الذکر مصاحبه‌هایی اختصاصی از جمله با رادیو مونت‌کارلو داشت. محل اقامت ما در خانه ابوالحسن پنی صدر بود که در آن زمان خود و خانواده‌اش در ایران بودند.

بعد از سه روز پر ماجرا در پاریس، عازم ایران شدیم و حدود نیمه شب بود که به تهران رسیدیم. پای پلکان هواپیما همه سوار اتوبوس شدند، ولی یک اتومبیل در انتظار بود که شیخ محمد را در آن سوار کردند، ما تصور کردیم می‌خواهند برای او احترام ویژه قائل شوند! به سالن که وارد شدیم، جمعی از یاران شیخ محمد از «ساتجا» برای استقبال آمده بودند. ساعتی به انتظار آمدن شیخ محمد ماندیم. کم‌کم فهمیدیم قضیه دیگری در کار است پرس و جوها بی‌نتیجه بود، به‌گونه‌ای که احتمال دستگیری او تقویت شد. یکی از طرفداران شیخ محمد به نام عبدالله روشن، در دستشویی فرودگاه، کلت را روی شقیقه یکی از ماموران امنیتی گذاشت و وادارش کرد نشانی محل توقیف شیخ محمد را بدهد. آقای روشن به همراه دو نفر از افراد مسلح به آن محل مراجعه می‌کند و خود را به عنوان مأمور کمیته برای بازجویی از شیخ محمد معرفی می‌کند. او به محض مشاهده شیخ محمد، با تحکم او را وادار به خروج می‌کند. شیخ محمد که مایل نبود به این گونه از صحنه خارج شود مقاومت می‌کند، اما عبدالله روشن که تومند و قوی هیکل بود، شیخ محمد ریزاندام را با قدرت به طرف اتومبیل می‌کشاند و دو نفر مسلحی که به همراه برده بود، با یوزی، ماموران را کنترل می‌کنند و طی چند لحظه شیخ محمد از صحنه محو می‌شود.

همزمان با ماجرای فوق، ده‌ها مستقبلی که عموماً مسلح بودند، عصبانی از بازداشت شیخ محمد قصد داشتند محوطه فرودگاه را اشغال کنند، اما اینجانب تلاش کردم که اختلالی در وضعیت فرودگاه به وجود نیاید به‌گونه‌ای که حتی مسافران پروازهایی که از خارج می‌آمدند، متوجه حضور مسلحانه این مجموعه نشوند.

کم‌کم به اذان صبح نزدیک می‌شدیم که عبدالله روشن از راه رسید و به اینجانب اعلام کرد که شیخ محمد در منزل ما در حال استراحت است. فضای آلوده و مشکوک، اجازه باور نمی‌داد، اما با اطمینان اینجانب، دوستان را وادار به بازگشت از فرودگاه کردیم. کاروان در حال پیچیدن از خیابان فرودگاه به جاده کرج بود که نیروهای کمیته انقلاب از راه رسیدند و اتومبیل‌های ما را متوقف کردند. ما در اتومبیل عبدالله روشن و



۱۳۵۸. بیبی. شهید محمد منتظری و حجت‌الاسلام و المسلمین رحیمیان در کنار معمر قذافی، یاسر عرفات و عبدالسلام جلود.



حضرت امام نسبت به شهید محمد حتی نزدیک‌ترین بستگان و دوستانش با او آن چنان کردند، چگونه رفتار کرد؟ رفتاری که با صدور احکام بسیار حساس و مهم برای شیخ محمد و پیام کم نظیر با تعبیرات فوق العاده برای شهادت او، شخصیت واقعی شیخ محمد در جامعه و تاریخ انقلاب را آشکار ساخت.

متعفن می‌کنند. شیخ محمد معتقد بود جاسوس‌ها برای تأسیس حزب فراگیر، سرمایه‌گذاری و هزینه نمی‌کنند، اما تلاش می‌کنند در احزاب موجود و هر حزبی که اعضا و هواداران بیشتری دارد، به هر وسیله‌ای که شده نفوذ کنند و از مجرای آن، انبوه اعضا و هواداران را در جهت اهداف خود سوق دهند.

او اعتقاد داشت عمده تلاش جاسوس‌ها و سازمان‌های جاسوسی روی نفوذ در کانون‌ها و شخصیت‌هایی است که دایره و عمق نفوذ آنها در جامعه بیشتر باشد. نفوذ روی مراجع و بیوت آنها نفوذ روی چهره‌ها و شخصیت‌های برجسته و اطرافیان نزدیک و نزدیکان آنها و... را استراتژی اصلی دستگاه‌های جاسوسی وابسته به آمریکا و صهیونیست‌ها می‌دانست. شگردی که در بسیاری از کشورهای اسلامی و جهان سومی به کار گرفته‌اند و موفق به تغییر همه چیز به نفع خودشان شده‌اند و نیز شگردی که شیاطین درصدر اسلام به کار بردند و مسیر تاریخ را عوض کردند.

شیاطین و جاسوس‌های شیطان هرگز در چهره آشکار جاسوسی و دشمنی برای فریب فرد و جامعه وارد عمل نمی‌شوند، بلکه خود را زیر ماسک دوستی و در پوشش چهره‌های خوش‌نام پنهان کرده و سعی می‌کنند القانات خود را از زبان شخصیت‌های مورد توجه مردم از قبیل علماء دینی و منسویین آنان به مردم عرضه کنند! آنها سعی می‌کنند با شعار آزادی، مردم را به بند کشند و با شعار حقوق بشر حقوق انسان‌ها را ضایع کنند و با حربه دین علیه دین بجنگند! و...

شیخ محمد علائم و نشانه‌هایی را نیز برای شناخت مهره‌های جاسوسی مطرح می‌کرد، از جمله این که یک بار وقتی با قاطعیت از جاسوس بودن یک شخص نسبتاً

در متن مبارزات قرار داشت و در این راه چقدر زندان و شکنجه و آوارگی تحمل نمود و در داخل و خارج کشور دائماً برای پیشبرد انقلاب تلاش می‌کرد و به شهادت دوستان نزدیکش، گاهی بیشتر روزهای متوالی از خواب و خوراک و استراحت باز می‌ماند و در اثر همین شیوه و به‌علاوه ضربه‌های روحی مداوم و نابسامانی‌های حاکم بر جو ایران پس از پیروزی انقلاب دچار نوعی بیماری عصبی و کوفتگی شدید اعصاب شده و تصور می‌کند که با دست زدن به کارهای بی‌رویه و جنجال‌آفرین، به قصد و هدف خود دست خواهد یافت. کنترل و مهار کردن و معالجه او همواره فکر مرا مشغول کرده و تا کنون چند مرتبه دست به اقداماتی زده‌ام و حتی اخیراً مدتی وی را برای معالجه اجباراً در قم نگاه داشتم، ولی متأسفانه سودی نبخشید و در این میان عده‌ای سوء استفاده کرده و او را تحریک می‌کنند تا دست به کارهای جنجالی بزند و خوراکی برای تبلیغات دشمنان گردد. من از دولت و نیز همه دوستان و علاقمندان و افراد مسلمان تقاضا دارم اگر می‌توانند با اینجانب تشریک مساعی نموده تا بلکه او را حاضر به معالجه و استراحت نمایند، به امید اینکه این عنصر پرتلاش و فعال پس از سال‌ها تحمل رنج و زحمت، به یاری خدای متعال بهبود یابد و بار دیگر به صحنه مبارزات بازگشته، خدمتگزار دین و کشور گردد. ضمناً از دادستان محترم انقلاب تقاضا می‌شود حادثه اخیر فرودگاه را دقیقاً بررسی نموده و عوامل آن را شناخته و تعقیب نماید و در صورتی که فرزند اینجانب مقصر بوده به هیچ نحو ملاحظه اینجانب را نکنید و فقط طبق ضوابط اخیر اسلامی عمل نمایید.

والسلام علی من اتبع الهدی
حسینعلی منتظری

جای شگفتی و عبرت است که در همان سال اول پیروزی انقلاب نفوذی‌ها و خط نفاق و جاسوسی کار را به آنجا رساندند که لیبرال‌های وابسته و جاسوسانی همچون امیر انتظام شش‌دند عقلائی قوم و در جایگاه مدیریت‌های کلیدی نشستند و زجرکشیده نابغه‌ای همچون شیخ محمد را با تهمت‌ها و جوسازی‌های

معروف سخن می‌گفت از او سؤال کردم، دلیل شما چیست؟ گفت: چون شاهد نماز شب او بودم!! شگفت زده سؤال کردم مگر می‌شود نماز شب نشانه جاسوسی باشد؟! شیخ محمد با پاسخ مثبت، توضیح داد اگر یک نفر نماز سر و دست شکسته بخواند و به نامحرم هم نگاه کند، به‌طور متعارف قابل جمع و قابل توجیه است، چون ممکن است حداقل ادعا کند قصد ریبه نداشته‌ام، اما اگر کسی نماز شب بخواند و با نامحرم مصافحه کند، با توجه به اینکه نماز شب نقطه اوج بندگی یک مومن است و دست دادن و لمس نامحرم گناهی است که به هیچ وجه قابل توجیه نیست و آن کسی که هم نماز شب او را و هم مصافحه با نامحرم را از او مشاهده کرده‌ایم، امکان ندارد این هر دو کار در او جمع شود یا مصافحه کردن او جعلی و تصنعی است یا نماز شب او. مصافحه که نمی‌تواند تصنعی و ریاکارانه باشد، پس حتماً نماز شب او تصنعی و ریاکارانه است و با عنایت به اینکه همواره طوری نماز شب را می‌خواند که دیگران هم متوجه شوند، معلوم می‌شود، در لایه پنهان زندگی او خیانت بزرگی وجود دارد که با نماز معمولی قابل پوشاندن نیست و خواندن نماز شب و ادای مناجات با خدا را پوشش مناسبی برای مخفی کردن خیانت پنهانی خود برگزیده است! مشابه منافقی که در نجف به محضر امام رسیده بود و امام با نمایش پیوند بیش از حد او با نهج‌البلاغه، به نفاق او پی برده بود.

جریان‌های نفاق و جاسوسی بسا این نوع شگردها بود که علاوه بر فریب عده‌ای از مردم عادی، با جوسازی‌ها، بسیاری از شخصیت‌ها و حتی پدر شیخ محمد را تحت تأثیر قرار دادند تا جایی توانستند اطلاعیه نامناسب زیر را درباره شیخ محمد از آقای منتظری بگیرند:

باسمه تعالی

برادران و خواهران گرامی!

پس از سلام این سومین بار است که برای آگاهی ملت مسلمان در باره فرزندم شیخ محمدعلی منتظری مطالبی می‌نویسم. انتظار دارم دوستان با کمال بی‌طرفی نسبت به آنچه می‌نویسم، بنگرند. فرزند اینجانب از ابتدای مبارزات ملت ایران به رهبری حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی مدظله



۱۳۵۸. سخنرانی در محضر امام در دیدار شرکت کنندگان کنگره نهضت‌های آزادیخواهی



وارستگی شهید بهشتی تأثیر گذاشت که ذهنیت مغی او را در موارد دیگر هم تغییر داد و زمینه را برای رابطه مثبت بین این دو بزرگوار فراهم کرد. داستانی که برای شیخ محمد گفتم این بود که:

قبل از انقلاب دو نفر از دوستان که یکی از آنها زنده است و دیگری از دنیا رفته، بر سر مال دنیا به شدت با هم درگیر شدند، بنده چون با هر دو رفیق بودم، سعی کردم بین آنها را اصلاح دهم، ولی نشد. سرانجام پیشنهاد کردم که اگر هر دو، شهید بهشتی را قبول دارید، برویم تهران و صورت مسئله را برای ایشان بیان کنیم و ایشان قضاوت کنند. تماس گرفتم، قرار گذاشتیم و خدمت ایشان رسیدیم. در آن زمان منزل شهید بهشتی تقریباً رو به روی حسینیه ارشاد بود، البته هنوز آن منطقه کاملاً ساخته نشده بود، از فضاهای کاملاً بایر عبور کردیم تا رسیدیم به منزل شهید بهشتی.

شب، طبق قرار خدمت آقای بهشتی رسیدیم. این دو برادر به تفصیل داستان و صورت مسئله را برای ایشان بیان کردند. البته یکی از آن دو که معروفتر و معتبرتر و رفاقت بیشتری با شهید بهشتی داشت و هم لباس و شاید هم درسی با ایشان بود، انتظار داشت حرف او بهتر جا بیفتد و احیاناً، آقای بهشتی به نفع او قضاوت کند. ایشان طبق شیوه و عادت خودشان با تأمل همه حرف‌های آن دو را گوش کردند. حالا انتظار قضاوتی بود و احیاناً قضاوت به نفع همان آقای که همشهری هم بود. مرحوم شهید بهشتی به جای پاسخ مستقیم داستانی را بازگو کردند: اشاره کردند به جمعی از دوستانشان که از خوبان بودند و شرکتی را تأسیس کرده بودند و کار ساخت و ساز و امثال اینها را انجام می‌دادند، کاری که بسیار درآمدزا بود و وضعیت خوبی داشت. ایشان فرمودند: این جمع دوستان آمدند، پیش من و به من گفتند ما علامتدیم بخشی از سهام این شرکت را به نام شما کنیم و شما شریک ما باشید. من

گوناگون به جانی رساندند که مشابه روزگار حاکمیت طاغوت به زندگی پنهانی روی آورد که ادامه این روند به حوادثی همچون هفتم تیر و هشتم شهریور ... رسید.

در چنین فضائی بود که شیخ محمد مخفیانه به اصفهان آمد و مقرر خود را در منزل حقیر که در کنار منزل پدرم قرار داشت و فقط مشتمل بر یک اتاق و نصف به صورت دال بود برای مدتی قرار داد و قرار شد هیچ کس مگر افرادی که او انتخاب می‌کند و احیاناً نزد آنها می‌رفتیم از حضور او در اصفهان و منزل ما مطلع نشود. بعد از مدتی پدرم از حضور شیخ محمد در آنجا مطلع شد و حدود دو هفته بعد که آقای منتظری به شدت در جستجوی شیخ محمد بود، طی تماس تلفنی با پدرم، از حضور او در خانه ما مطلع شد. چندی بعد پدرم گفت من نتوانستم ناراحتی و وضعیت روحی آقای منتظری را تحمل کنم و ترجیح دادم برای رفع نگرانی ایشان مطلب را لو دهم. بعد از اطلاع آقای منتظری یک شب که به اتفاق شیخ محمد به منزل دکتر واعظی رفته بودیم - دکتر واعظی اولین استاندار اصفهان بعد از انقلاب بود و آن شب به تهران رفته بود و تازه سید کاظم بجنوردی به عنوان جانشین او به اصفهان آمده بود - زنگ خانه زده شد و شیخ حسن ابراهیمی و سعیدیان‌فر که فرمانده سپاه قم بود وارد شدند. معلوم شد به خانه ما رفته بودند و با اطلاع از اینکه به منزل دکتر واعظی آمده‌ام، به آنجا آمده بودند. آنها اعلام کردند از سوی آقای منتظری آمده‌اند و مامور بردن شیخ محمد هستند، از آنها اصرار توأم با تحکم و از شیخ محمد استنکاف قاطعانه. این روند کم‌کم به جدال و سپس نزاع کشیده شد و آنگاه که آنها خواستند با زور شیخ محمد را ببرند، مقاومت سرسختانه او موجب زخمی شدن یکی از آنها شد و سرانجام با تهدید شیخ محمد در حالی که شیخ حسن هم مرا به خاطر عدم همکاری برای غلبه بر شیخ محمد تهدید می‌کرد، با دست خالی برگشتند.

اینک بنگریم حضرت امام نسبت به همین شیخ محمد که حتی نزدیک‌ترین بستگان و دوستانش با او آن چنان کردند، چگونه رفتار کرد رفتاری که با صدور احکام بسیار حساس و مهم برای شیخ محمد و پیام کم نظیر با تعبیرات فوق العاده برای شهادت او، هم شخصیت واقعی شیخ محمد در جامعه و تاریخ انقلاب را آشکار ساخت و هم عمق بینش و هوشمندی فوق‌العاده امام را در مقابله با جوسازی‌ها و توطئه‌های دشمنان را به منصفه ظهور گذاشت.

با شهید بهشتی

داستان شهید محمد با شهید بهشتی هم داستان جالبی است که به اجمال باید اشاره کنم. البته با همه فضائل و خوبی‌های شیخ محمد باید توجه داشت که نه او مصون از اشتباه بود و نه شهید بهشتی با همه عظمتش معصوم بود. یقیناً برخورد منفی و تند شیخ محمد در یک مقطع با شهید بهشتی از اشتباهات او بود که باتوجه به اخلاص و بزرگواری و طرف خیلی زود همه چیز تغییر یافت.

در اوج برخورد های منفی شهید محمد منتظری با شهید بهشتی که بعضاً ناشی از اطلاعات غیرواقعی، به‌خصوص در مورد شیوه زندگی شهید بهشتی بود، اینجانب به عنوان شاهد صحنه، داستان ذیل را برای شیخ نقل کردم که نه فقط در ارتباط با موضوع

خدا رزقمان را می‌رساند و نیازی به شرکت و درآمد آن نمی‌بینم». آنها گفتند: «این سودی را که بابت سهامی که به نام شما می‌کنیم به شما می‌دهیم، برای اسلام و برای نهضت خرج کنید. ما فقط می‌خواهیم برکت نام شما در این شرکت باشد». فرمود: «ما برای زندگیمان برنامه و راه و روش دیگری داریم و به شیوه طلبگی خودمان عمل می‌کنیم. مناسب نمی‌دانم خودمان را به این گونه امور وارد کنیم و از زی طلبگی خود خارج شویم». سرانجام به هر شکلی که قضیه را مطرح می‌کنند، شهید بهشتی نمی‌پذیرند. آیت‌الله بهشتی این ماجرا را با شیوه زیبا و بیان شیوای مخصوص به خود بیان کردند و من در امتداد صحبت ایشان به چهره این دو برادر نگاه می‌کردم و می‌دیدم که این دو در برابر عظمت روح شهید بهشتی، مثل شمع دارند آب می‌شوند و فرو می‌ریزند. شهید بهشتی این داستان را بیان کردند و آنها زبانشان بند آمد و دیگر نتوانستند از موضوع دعوا حرفی بزنند. جلسه به پایان رسید و آنان جواب خود را با شیوه حکیمانه شهید بهشتی دریافتند و از اینکه اصلاً چنین دعوائی را در محضر ایشان آورده بودند، به شدت شرمسار و شرمناک شدند.

در همان ایام یک روز با شیخ محمد به مجلس خبرگان (مجلس شورای ملی قبل و شورای اسلامی بعد) رفتیم. داشتیم از پله‌ها بالا می‌رفتیم که آقای بهشتی از بالای پله‌ها پیدا شد. برای من لحظه سنگین و سختی بود که چه خواهد شد و برخورد آقای بهشتی با کسی که تیرت اول نشریه‌اش علیه او بوده چه خواهد بود؟ ... اما لحظه‌ای بعد در حالی که هنوز بیش از ده پله فاصله بود، شهید بهشتی با صوت پرتین و در عین حال دلپذیر و محبت آمیز خود گفت: «سلام علیکم آتشخ محمد عزیز ما» در میان پله‌ها به هم رسیدند و شهید بهشتی، شهید محمد را در آغوش گرفت. مجموع این عوامل و صفا و اخلاص آن دو و لطف خدا به آنان، سرنوشت را چنان رقم زد که خون پاک آنان همراه روح ملکوتی‌شان در هفتم تیر به هم آمیخت و با هم به ملکوت اعلی پرواز کردند. ■

یک روز با شیخ محمد به مجلس خبرگان رفتیم. داشتیم از پله‌ها بالا می‌رفتیم که آقای بهشتی از بالای پله‌ها پیدا شد. برخورد آقای بهشتی با کسی که تیرت اول نشریه‌اش علیه او بوده چه خواهد بود؟ ... شهید بهشتی با صوت پرتین و در عین حال محبت آمیز خود گفت: «سلام علیکم آتشخ محمد عزیز ما» به هم رسیدند و شهید بهشتی، شهید محمد را در آغوش گرفت.

به آنها گفتم ما طلبه هستیم و اهل شرکت و تجارت نیستیم و پول این کار را هم ندارم. (البته با این مضمون و با تفصیلات بیشتر)

شهید بهشتی ادامه داد که آن دوستان گفتند. خوب اگر شما پول ندارید اشکال ندارد. ما از شما پول نمی‌خواهیم، فقط شما قبول کنید بخشی از سهام شرکت به نام شما و برای شما باشد بدون اینکه پول بدهید، ما پول سهم شما را خودمان تقبل می‌کنیم و درآمدش در اختیار شما باشد. آقای بهشتی فرمود: به ایشان گفتم: «نه! من به این شکل هم مایل نیستم، ما یک طلبه‌ای هستیم که